

خدا را ببارگ و تقیای پس می گفتند که ملائک و خیران خدا اند و می گفتند  
شفاعت بدانان خود قبول می کند اگر چه زانسانند باشد خباکنه  
بادش مان به نسبت او ای بکارهای چینی می کنند و علم و حکم  
که برین جناب الوهیت است چون در ذین ایشان با می گرفت  
بر علم و سمع و بصر خود فائز می گردند و در جسم و بنجر می افتادند  
و بیان آنست که او بود حضرت اسمعیل علیه السلام بر کرب  
جسد و کور خود بودند تا آنکه عمر بن ابی نفعه الله علیه پیدا شد و اولی  
ایشان انعام وضع کرد و عبادت آنها شروع است و بیکه کردن  
سجده و کواب و عام و استقامت با مردم و مثل آن برای ایشان افتاد  
نموده و این حادثه پیش از بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
نزدیک رسد مسال وقوع یافت و آن چنان درین باب است که  
به آثار آبا و خود می نمودند و آن را یکی از هیچ قاطعه خود می دانستند  
و اگر چه اینهاست این خسر و خیر بیان فرموده اند اما نه باین شرح و بسط

که در قرآن عظیم مذکور است لهذا همه مشرکین و ای مطیع بودند و مستبعد  
می انگاشتند و این جامعه اگر چه نه نبوت حضرت ابوبکر است و حضرت  
اسمعیل بلکه نه نبوت حضرت موسی علیه السلام نیز اعتراف نموده  
بودند اما صفات بشریه که حجاب جمال با کمال انبیا است ایشان را  
نزدایش می نمودند و بدین الیه که معنی بعثت انبیا است تا آخر  
چون مالوف بهمانند رسول برسل بودند آن را استبعاد می نمودند و  
درین باب شهادت و اینها نامسومه در بیان می آورند تا آنکه  
محتاج بشراب و طعام نمی برآید باشد و خدای تعالی فرشته را فرستاد  
فرستاد و بهر او می جسد را جدا جدا می نازل کند و علی را سگوب  
و اگر در تصویر حال مشرکین و عقاید و اعمال ایشان توقف دارید  
احوال مشرکان اهل زمان خصوصا آنکه با اراف در اسلام سکونت  
دارند ملاحظه کن که ولایت را چه خیال کرده اند و با وجود اعتراف  
بولايت اوبان و متقدمین درین زمانه وجود اولیا محال می انگازند